

روایتی خواندنی

از آغازین سالیان تأسیس حوزه علمیه قم

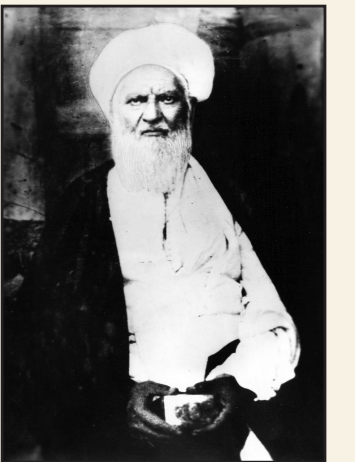
حاشیه و متن

«زندگی فردی ناشناخته»

■ **سمانه صادقی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، روایتی خواندنی از آغازین سالیان تأسیس حوزه علمیه قم و نیز سیره مؤسس آن به دست می‌دهد. «زندگی فردی ناشناخته» از سوی مرحوم حاج‌شیخ محمد حجتی بروجردی تألیف شده و انتشارات شهید کاظمی، آن را روانه بازار کتاب ساخته است. تازنمای ناشر در باب محتوای این خاطرات، به نکات بی‌آمده اشاره کرده است: «کتاب زندگی فردی ناشناخته، گزارشی ناب و خواندنی از حوادث سال‌های اولیه تأسیس حوزه علمیه قم از کشف حجاب تا درگیری رضاخان با آیت‌الله بافقی در سال‌های حکومت پهلوی، از سوی انتشارات شهیدکاظمی روانه بازار شد. شیخ‌محمد حجتی بروجردی، نویسنده کتاب از سال ۱۳۰۵ که برای تحصیل به قم آمده است، خاطرات خود را به صورت تلگرافی و کوتاه در برگ‌های متعدد می‌نوشته است. این تکه کاغذها، سال‌ها بعد شالوده اصلی کتاب زندگی فردی ناشناخته می‌شود. کتابی که قرار بوده بدون افشای هویت نویسنده‌اش به بازگویی تاریخ اجتماعی حوزه برده‌دازد اما سرنوشته آن‌طور دیگری رقم می‌خورد. نویسنده تعداد محدودی از کتاب را در اختیار برخی دوستان صمیمی خود می‌گذارد و این آغاز افشای هویت او است. شخصیت برونگرا و اجتماعی نویسنده و ارتباط دیکش با آیت‌الله شیخ مرتضی حائری، فرزند آیت‌الله العظمی حاج‌شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه، باعث شده تا در جریان بسیاری از حوادث سال‌های اولیه تأسیس حوزه، حضور فعال داشته باشد. از رهگذر همین حضور است که یادداشت‌های او، دربردارنده نکات و اطلاعات مهمی پیرامون سال‌های نخستین تأسیس



► آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری بزدی مؤسس حوزه علمیه قم

حوزه است. داستان علمای مهاجر به قم در اعتراض به نظام اجباری، درگیری رضاخان با آیت‌الله‌عققی در حرم حضرت معصومه(س)، کشف حجاب، جریان اتحاد لباس، حمله به مسجد گوهرشاد، خدمت سربازی طلاب، چگونگی برگزاری امتحانات از سوی حکومت وقت، وقایع پیش آمده پس از وفات حاج‌شیخ و زعامت حوزه در دوره مراجع ثلاث و بروجردی، ازجمله این موارد است. از ویژگی‌ها باز کتاب زندگی فردی ناشناخته، آن است که برخلاف اکثر شرح‌حال‌نویسی‌های حوزوی که به‌روایت زندگی مراجع تقلید و علمای شناخته‌شده می‌پردازد، با روایتی از زندگی یک طلبه عادی روبه‌رو هستیم. جایگاه اجتماعی، معیشت، تفریحات و به‌عبارت دیگر سبک زندگی یک طلبه در سال‌های ابتدایی بازتأسیس حوزه علمیه قم، به‌خوبی در این کتاب منعکس شده است. کتاب زندگی فردی ناشناخته، گزارشی ناب و خواندنی از حوادث سال‌های اولیه تأسیس حوزه علمیه قم در سال‌های حکومت پهلوی، به کوشش محمد حسین فروغی ومحمدامین ربیعی، در قطع رقعی و ۲۵۶صفحه به‌رشته تحریر در آمده‌و از سوی انتشارات شهیدکاظمی، منتشر شده است...» در بخشی از: «زندگی فردی ناشناخته» چنین می‌خوانیم: «در روز اول امتحان کتبی، با آقای آمرتقی حائری جلوی طلاب، در صف اول نزدیک حجره‌ای که هیئت ممتحنه در آن بودند، رو به قیله نشسته بودیم و منتظر طرح سؤال و شروع امتحان. آقای ذوالمجدین و آقای درخشان از حجره بیرون آمدند، اوراق سوآلات دست‌شان بود. به آنها سلام کردیم. گفتند: آقایان خیلی مغرورند که جلو نشستند!داعرض کردیم:رو به‌قیله نشستیم.خواند: فاینما توئم فوئم وجه‌الله. ما هم جواب دادیم: فاینما تکتونوا فوئلا وجهوکم شطر المسجد الحرام. آقای درخشان به آقای ذوالمجدین گفت:ایستاده‌اند با آنها بحث نکن...».



حمله ۱۲روزه به ایران، مواضع فرزند شاه مخلوع

روایت یک رسوایی تمام عیار

دریوزه‌های ننگ‌آور

وطن‌فروشی برای تمامی فصول!

■ **خسرو زمانپور**

در جنگ ۱۲روزه امریکا و اسرائیل با ایران، یکی از مقالاتی که فراوان به چشم می‌آمد، دون پایگی و پلشتنی رضا پهلوی، فرزند شاه مخلوع بود.او به سان موجودی مسخ شده و عاری از عواطف انسانی، به شکل مداوم از حمله دشمنان به مردم و زیرساخت‌های کشورمان حمایت می‌کرد و سواده‌لوحانه سلطنت خویش را نزدیک می‌دید! مقال بی‌آمده در صدد است تا با استناد به پاره‌ای تحلیل‌ها، به شفافیت بیشتر این موضوع بپردازد.

■ ■ ■

■ **فقط خورده و خوابیده، ولی هنوز نمرده!**

شاید در آغاز جنگ ۱۲روزه اسرائیل و امریکا با ایران، یکی از شاخص‌ترین مواضع علیه رضا پهلوی، فرزند شاه مخلوع، یادداشت عبدالکریم سروش درباره وی باشد. فارغ از نگاه ما به عقاید و کارکرد سروش، مروری بر اظهارات وی می‌تواند ما را با خصال این «همواره ولیعهد!»، بیشتر آشنا سازد:

«من به حقیقت مسخره‌تر و مضحک‌تر و فرومایه‌تر، از این شخصیت نالایق و نادان و این مجسمه خیانت به وطن در عمر ندیده‌ام! اگر کسی را بتوان جاهل مرکب خواند، هم اوست که نمی‌فهمد و نمی‌فهمد که نمی‌فهمد. غرق منجلاپ است و می‌پندارد گلاب است! مالیخولیای قدرت او را چنان مست کرده که از تهی مغزی و باوه‌گویی خود خبر ندارد و همین‌که مشتی مشتریان مخبط برایش کف می‌زنند و دف می‌زنند، از فرط شوق گریبان چاک می‌کند و از خاک بر افلاک می‌پرد. پدربزرگش را استعمارگران آوردند و بردند. پدرش هم که خادم همان مخدومان بود، به خلق چکا کرد و از خلق قفا خورد و در غربت باخفت مرد و این یکی فقط خورده و خوابیده، ولی هنوز نمرده! و اکنون زهی سفاقت و بلاغت که این پیرکودک بی‌فرهنگ،



فرزند شاه مخلوع تا اندکی پیش از حمله اسرائیل به ایران، برای حفظ ظاهر هم که شده، گاه به دلسوزی برای ملت ایران می‌پرداخت. بسا تحلیلگران بر این باورند که کنار گذاردن نقاب علاقه به ایرانیان در جنگ اخیر، از سفر وی به اسرائیل نشئت گرفت و عیان شد. به واقع توحش و درنده‌خویی نتانیاوه‌سو وی جرئت داد مردم و کشتار آنان را نادیده بگیرد و تنها به بازگشت خویش به سلطنت فکر کند

اقدامی وقیحانه، ایران را آغازگر این درگیری معرفی کرد و گفت: ما همه در این مبارزه با هم هستیم و پیروز خواهیم شد! پس از حمایت آشکار خانواده پهلوی از حمله اسرائیل به ایران، بسیاری از کاربران و فعالان فضای مجازی به‌شدت به این اقدام واکنش نشان دادند. کارسران معتقدند، خاندان پهلوی که از ابتدا وابسته و دست‌نشانده قدرت‌های غربی بودند و هر بار در بزنگاه‌های حساس تاریخی ایران را ترک کرده و به کشورهای بیگانه پناه برده‌اند، اکنون نیز به‌طور کامل

به رژیم اسرائیل آویزان شده‌اند. در بخش دیگری از واکنش‌ها، کاربران حامیان خانواده‌های فضا‌ی مجازی را مورد خطاب قرار داده و خواستار توجه جدی به کنش‌های این چهره‌های ضدایرانی در بزنگاه‌های حساس کشور شدند. همین‌چندی پیش بود که سهراب چمن‌آرا، نویسنده و فعال اپوزیسیون مقیم امریکا، با حمله به فرقه‌های پرانداز به‌ویژه جریان‌های وابسته به رضا پهلوی و مریم رجوی، آنها را عامل سردرگمی و انحراف در اردوگاه ضدانقلاب خوانده بود

و گفت: اگر رضا پهلوی مثل گذشته ساکت می‌ماند، شاید جنایات پهلوی‌ها به فروموشی سپرده می‌شد اما با عملکرد احمقانه‌اش، آن پرونده‌های سیاه دوباره زنده شده‌اند!... چمن‌آرا، پهلوی و شبکه سایبری وابسته به او را، تسبی برای هر جریان سیاسی توصیف کرد و گفت: باید از او دوری کرد. وی در توصیف پهلوی گفت: هر جابویی شنید، مانند سگ خودش را وسط می‌اندازد! خانواده پهلوی همچنین در جریان هلاکت و انتشار تصاویر کودگان شهید در زیر آوار، همسر رضا ربیع پهلوی، با انتشار هشتگ اسرائیل بزن، از این اقدام تروریستی علیه ایران حمایت کرد. به‌دنبال آن، دیگر عناصر ضدانقلاب نیز در همراهی با این اقدام، از جنایات رژیم صهیونیستی در ایران پشتیبانی کردند. از طرفی رضا پهلوی نیز در صفحات مجازی خود و در



فروردین ۱۴۰۳: رضا پهلوی در سفر به اسرائیل و دیدار با بنیامین نتانیاهو

سختگوی سابق ارتش اسرائیل، دو نفر از مشاوران رضا پهلوی در طراحی نقشه اولویت‌های حمله به ایران در هفته‌های گذشته، نقش آفرین بوده‌اند. سعید قاسمی‌نژاد و بهنام طالب‌پور، از جمله چهره‌های خائن و همدست با صهیونیست‌ها بودند...».

■ **حتی یک جمله هم نمی‌گوید که: غیرنظامیان خط قرمزند!**

ولیعهد خودخوانده طی جنگ اخیر، از عمق بلاهت و کندذهنی خویش پرده برداشت! او‌ی در حمایت بی‌حد و مرز از اسرائیل به گاه تجاوز به کشورش، حتی ظاهر را هم حفظ نکرد و کشته شدن بیش از ۹۰۰ نفر از هموطنانش – که عمدتاً غیرنظامی بودند- را به هیچ گرفت. این کردار، نفرت گسترده‌ای نسبت به او به وجود آورد. تا جایی که بسا تحلیلگران بر این باورند که نامبرده در ماجرای جنگ اخیر و برای همیشه مدفون شد! تازنمای عصر ایران در مورخه ۲۸خرداد، در این فقره می‌نویسد:

«در دنیایی که شاهزادگان تبعیدی، اغلب با حسرت به سرزمین مادری می‌نگرند و نام کشورشان را با بغض بر زبان می‌آورند، رضا پهلوی پدیده‌ای نادر است. شاهزاده‌ای که وقتی مجری بی‌بی‌سی از او می‌پرسد: آیا واقصاً می‌گویید بمباران کشتور از سوی اسرائیل و کشتار غیرنظامیان، چیز مثبتی است؟ نه برمی‌آشوبد، نه انکار می‌کند، نه حتی لحظه‌ای مکث می‌کند برای آندوه. چیزی در لحنش هست که انگار دارد درباره حذف یک حکومت حرف می‌زند، نه درباره کشته‌شدن زنان و کودکانی در تهران! برای لحظه‌ای، تاریخ را به عقب برگردانیم. قرن بیستم مملو از شاهزادگان تبعیدی است. از ادوارد هشتم که به دلیل نزدیکی‌اش با نازی‌ها کناره‌گیری کرد، گرفته تا سیمئون دوم بلغارستان که پس از سقوط کمونیسم به کشورش بازگشت و نخست‌وزیر شد. اما در هیچ‌کدام از این موارد، نمی‌بینید شاهزاده‌ای برای بازگشت خود، خواهان یا حتی مدافع حمله نظامی به کشورش باشد. چرا؟ چون چیزی عمیق‌تر از سیاست در میان است: حس تعلق، غرور ملی و اخلاق سلطنت. حتی محمدرضا پهلوی که پس از سقوط حکومتش، طبیعتاً با جمهوری اسلامی خصومت داشت، هرگز از مداخله نظامی قدرت خارج‌جی دفاع نکرد. او هرگز نگفت: بگذار امریکا تهران را بمباران کند، تا من برگردم. نه. در بدترین شرایط هم، با وجود ضعف‌هایش، تعلقی پنهان در واژه‌هایش بود که می‌گفت: این خاک، خانه من است. حتی اگر اگر است کسی سلطنت کند، باید ا‌ول وطن را خانه بداند و بدان تعلقی داشته باشد، نه آنکه آن را ظرف یا ابزار بازی قدرت بداند. امروز اما شاهد پدیده‌ای هستیم که کمتر سابقه دارد: شاهزاده‌ای که در پاسخ به تهدید صریح مقامات اسرائیل به ویژه براسیل کاتس، وزیر دفاع اسرائیل، مبنی بر اینکه ساکنان تهران هزینه سنگینی خواهند داد، نه محکوم می‌کند، نه اعتراض. حتی یک جمله هم نمی‌گوید که: غیرنظامیان خط قرمزند! این دیگر یک موبد سیاسی نیست، این شکاف اخلاقی است. در تاریخ اروپا، شاهزاده‌ای که هم‌صدا با دشمن متجاوز به ملت خودش شود، محکوم به طرد تاریخی است. ادوارد هشتم، همین را تجربه کرد. در فرانسه، لوئی شانزدهم وقتی پا را تشر‌های بیگانه‌نامه‌نگاری کرد تا تاج و تختش را بازستاند، مردمش او را به پای گیوتین کشاندند، نه صرفاً به دلیل سقوط سلطنت، بلکه به‌خاطر خیانت به کشور. مردم گفتند: او دیگر از ما نیست و حالا در سخنان رضا پهلوی، انگار ایران فقط یک نام جغرافیایی است، نه وطن یا حتی خانه پدری. در سیاست، همه‌چیز قابل بحث است: نوع حکومت، قانون اساسی، حتی آینده نهاد سلطنت. اما در اخلاق، برخی خطوط قرمز وجود دارد که اگر از آن عبور کنید، دیگر بازگشتی در کار نیست. یکی از این خطوط، بمباران شهرودان کشور خود به وسیله قدرت خارجی است. رضا پهلوی از این خط گذشته و وقتی از آن بگذری، دیگر نمی‌توانی به ادعای پادشاهی بازگردی، چون دیگر چیزی از ملک برایت نمانده است. سخن آخر اینکه به اصلاح قدرت شاهزاده‌ای که به خون مردم خودش بی‌اعتناست، وارث هیچ سرزمینی نیست. او اصولاً سرزمینی ندارد. در عبارت دیگر: بی‌وطن است. تاریخ بی‌تردید و بی‌اعتنا به غوغاییان مجازی، خواه قدرت باشد که او می‌خواهد وارث تخت باشد. اما تاریخ از او چهره‌ای می‌سازد که به جای شاه بی‌تاج، به شاهزاده‌ای بی‌وطن بدل شد...».

■ **سرما بهای که به خاطر این «پیرکودک بی‌فرهنگ» تلف شد!**

از جمله طنزهای کردار رضا پهلوی در دوره جنگ اربابانش با ایران، اظهار این نکته بود که وی برای دوران گذار، برنامه‌ای ۱۰۰ روزه تدوین کرده است! چنین سخنی در آذهان عمومی این پرسش را ایجاد کرد که وی از سوی کدام مردم یا گروه‌های سیاسی چنین مأموریتی یافته است؟ و اساساً کاینه وی برای این دوره، از چه کسانی می‌شود و سوابق آنان چیست؟ تازنمای عصر ایران در مورخه ۳تیر، در این‌باره به نکات ذیل اشارت برد: «رضا پهلوی در یک پیام ویدیویی که چند روز پیش منتشر کرد، خطاب به مردم ایران گفت که برای ۱۰۰روز نخست دوران گذار در ایران برنامه‌ای دارد، اما مشخص نکرده چه کسی او را مسئول ساختن آینده ایران تعیین کرده است! شاید همه‌چیز به فروردین ۱۴۰۲ بازگردد، زمانی که رضا پهلوی به اسرائیل سفر کرد و با بنیامین نتانیاهو دیدار داشت. او در آن سفر، در مراسم یادبود هولوکاست شرکت کرد و در تبلیغات رسانه‌ای، خود را ارشدترین شخصیت

ایرانی توصیف کرد! توصیفی که اغراق آمیز به نظر می‌رسد. بعد از این سفر بود که رضا پهلوی که تا پیش از این با لحنی ضد جنگ در مورد هرگونه حمله به ایران صحبت می‌کرد، ناگهان از اسرائیل و حملات نظامی او به تأسیسات هسته‌ای ایران و مراکز نظامی حمایت کرد و گفت: به اعتقاد او این تنها راه نجات ایران است! اما حالا معلوم شده او به فکر نجات ایران نبوده و بنیامین نتانیاهو را آخرین امید خویش برای بازگشت به ایران و بازگرداندن خاندان پهلوی می‌دانسته و به آن امید بسته است. امیدی که با آتش پس، مثل همیشه نبود! این‌که پهلوی‌ها برای به قدرت رسیدن، همواره به حمایت یک نیروی خارجی وابسته بوده‌اند، موضوعی است که در تاریخ پنهان نمانده و بارها درباره آن صحبت شده است. هم رضا شاه، پدربزرگ رضا پهلوی، با حمایت یک قدرت خارجی به سلطنت رسید و هم محمدرضا پدر او، با دخالت و قدرت‌طلبی کشورهای خارجی آن دوران به قدرت رسید. اما شیوه‌ای که امروز رضا پهلوی در پیش گرفته، چنان باروش‌های پیشین متفاوت است که قیاس آنها شاید خنده‌دار به نظر برسد. این اولین بار است که فردی با عنوان خودخوانده شاه از کشوری کوچک در خاورمیانه که با اتهامات متعدد جنایت‌جنگی و تجاوز به سرزمین‌های اشغالی مواجه است و به دلیل شهرک‌سازی، اسفاده از زور، سرکوب زنان، کودکان و غیرنظامیان بی‌گناه، مورد انتقاد جهانی قرار گرفته، در خواست کرده تا به او کمک کند، در ایران به قدرت برسد. او که سال‌ها با ادعای مبارزه با جمهوری اسلامی بوده‌جه‌های کلانی دریافت کرده اما در عمل هیچ موفقیتی کسب نکرده و در محافل سیاسی، اغلب به‌عنوان فردی ناکارآمد یا به تعبیر اخیر عبدالکریم سروش، پیرکودکی بی‌فرهنگ شناخته می‌شود، به حمایت‌های اسرائیل دل بسته بود. و با این تصور که اسرائیل می‌تواند حاکمیت ایران را تغییر دهد، بدون آگاهی از دیدگاه مردم ایران نسبت به خود، برای ۱۰۰روز نخست دوره گذار برنامه‌ریزی کرده و حتی افرادی را برای کابینه‌اش انتخاب کرده که هویت آنها نامعلوم است! رضا پهلوی همان کسی است که طی چند سال گذشته و پس از ماجرای مه‌سامینی در ایران، تلاش کرد یک اتحاد چهار نفره را برای آزادی ایران (به‌زم خودش) ایجاد کند. اما آن اتحاد چهار نفره هم کمتر از چند ماه دیوار نیاورد و تقریباً می‌توان گفت تمام برنامه‌ها، حرف‌ها، نگاه‌ها و دیدگاه‌های او، تاکنون در عرصه‌بین‌المللی و داخلی ایران با شکست مواجه شده است. به همین دلیل، به نظر می‌رسد! اکنون فکر می‌کند، باید با زورگویی و قدرت شخص دیگری در ایران به قدرت برسد. حتی اگر آن زورگویی‌ها و حمله‌ها، مردم بیگناه را به کشتن بدهد...».

■ **دلالی که از سفر به اسرائیل نشئت گرفت!**

فرزند شاه مخلوع، پیش از حمله اسرائیل به ایران، برای حفظ ظاهر هم که شده، گاه به دلسوزی برای ملت ایران می‌پرداخت. بسا تحلیلگران بر این باورند که کنار گذاردن نقاب علاقه به ایرانیان در جنگ اخیر، از سفر وی به اسرائیل نشئت گرفت و عیان شد. به واقع توحش و درنده‌خویی نتانیاهو به وی جرئت داد، مردم و کشتار آنان را نادیده بگیرد و تنها به بازگشت خویش به پادشاهی برگرداند! این موضوعی است که به ترتیب بی‌آمده، در یادداشت تازنمای مشرق در مورخه اخیر، مورد توجه قرار گرفته است:

«پهلوی از حمله اسرائیل به ایران حمایت کرده و این امر، باعث از دست‌دادن اعتبار او در میان سلطنت‌طلبانی که حامی ایران هستند، شده است. او این حملات را موج جدیدی از امید برای مردم ایران، جهت آزادسازی خود دانسته است. قلم برسی است که آیا مردمی که در این روزها آرامش و امنیت جانی و مالی خود را از دست داده‌اند، به این شیوه می‌توانند امیدوار باشند؟ یکی از اقداماتی که به اتهامات فوق دامن زده، سفرا و مقامات ارشد اسرائیلی دیدار و ابراز خشنودی کرد که این دو کشور در صورت تغییر حاکمیت در ایران، شرکای استراتژیک شوند. از دید مردم، هرگونه همکاری با حتی ابراز خوش‌بینی به نفع یک قدرت خارجی، به‌منزله خیانت به منافع ملی است. رویکرد او را می‌توان به‌عنوان یک استراتژی فرصت‌طلبانه در سیاست خارجی تحلیل کرد. از رنج و درگیری، برای منافع سیاسی به‌هربردار می‌کند. باید پرسید که آیا هدف تغییر حاکمیت، وسیله استفاده از بحران‌ها را توجیه می‌کند؟ انتقاد از پهلوی به‌دلیل مواضع ضدایرانی، طی سال‌های اخیر به‌شدت بالا گرفته است. او صهیونیست‌ها را به حمله به ایران تشویق می‌کند و اطمینان می‌دهد پس از سقوط نظام، خلأقدرتی ایجاد نخواهد شد! می‌توان گفت، او بازوی فارسی‌زبان نتانیاهو است. این انتقادات، تنها از سوی جناح‌های نزدیک به جمهوری اسلامی نیست. بخش‌هایی از اپوزیسیون نیز به‌شدت از مواضع او انتقاد کرده‌اند. آنها بر این انگاره‌اند که این عدم انسجام، می‌تواند به بی‌ثباتی و حتی تجزیه پس از سقوط منجر شود...».

■ **کلام آخر**

جنگ ۱۲روزه ایران با اسرائیل، امریکا و اقمار آنان، برکاتی فراوان داشت که از جمله آنها، فرو افتادن نقاب از چهره بسا مدعیان ایران دوستی از جمله رضا پهلوی بود. این امر موجب شد که نزد بسا فرایب خوردگان و چشم و گوش سیردگان رسانه‌های غربی،عبری،عربی، وجهه سلطنت طلبی فروریزد و آینده آن تیره‌تر از پیش شود.